

تألیف: آنتونی برجس*

ترجمه: فرهاد غبرایی

تصویر هنرمند در هجران



جیمز جویس در کتابهایش خود را با ددالوس یکی می‌بیند، نخستین مردی که بنا به افسانه‌ها به پرواز در آمد. در عین حال، ددالوس - معمار افسانه‌آمیز کیهان - را به عنوان پدر محترم می‌دارد، و از این راه به پسرش ایکاروس بدل می‌شود، نخستین نوجوان که در اثیر برخاست و چون بیش از خدا بالا رفت سقوط کرد و در هم شکست. تصویر سقوط ایکاروس در ذهن جویس ماهرانه با تصویر ابلیس در هم می‌آمیزد، هم او که به مکافات سر پیچی از اطاعت پروردگار، از آسمانها به زیر دروغفتید.

جویس، از خدمت به موطن خود ایرلند و کلیسای کاتولیک که او را پرورده بود، به یک اندازه سرباز زد. هر دو را ترک گفت، و از آنها به عنوان زنجیره‌ای به هم پیوسته سخن می‌گفت که باید «بی‌درنگ از آن گریخت». مدت کوتاهی از دوبلین به پاریس رفت، دوباره به دوبلین باز گشت و در آنجا عاشق شد، سپس به همراه برگزیده زندگی‌اش برای همیشه از آنجا رفت. در تریسته، زوریخ، و سرانجام در پاریس رحل اقامت افکند و آنجا را برای معرفی دو اثر بزرگش یولیسیز و بیدار خوابی خانواده فینگان برگزید. به معنای دقیق کلمه هرگز پرواز نکرد، چه با ارلینگوس و چه با ارفرانس: اما سوار هواپیمای دوبلین به پاریس

شدن، به خودی خود نوعی عمل جویسی به شمار می‌رود.

روز بلوم

در سال ۱۹۸۲، جویس اگر زنده بود صدساله می‌شد. فرصتی بود که در همه شهرهای عمده‌ای که او را پذیرفت جشنهایی بر پا شود. در بلومزیدی (روز بلوم) - به عبارتی دیگر، شانزدهم ژوئن که در اطراف بلوم، قهرمان کتاب، حوادثی مشابه اولیس رخ می‌دهد. در دوبلین جشن بر پا شد و گزیده‌ای از نوشته‌های ناقدان آمریکایی انتشار یافت. در پاریس چطور؟ آیا در پاریس هم اتفاقی افتاد؟ نا جایی که می‌دانیم، نه شهرداری پرچم سبز ایرلند را برافراشت و نه کافه‌های شهر. با این همه جویس و پاریس هر دو به هم جشن یادبودی بدهکارند. این مرد بزرگ سالهای میان دو جنگ را خانه به خانه در این پایتخت گذراند، و انقلابی زبان شناختی را پی ریخت. اگر او در شهری که در برابر تجربه‌های هنری و تبعیدیها تا این حد آغوش گشاده است نزیسته بود آیا می‌توانست زبان انگلیسی را تا این اندازه دگرگون کند؟

باید جلای وطن کرده‌ای بود - بویژه جلای وطن کرده‌ای در پاریس - تا با زبان به روش جویس رفتار کرد. در تریسته و زوریخ نیز از زبان ایتالیایی اهالی تریسته و از آلمانی مادر شهری برای خرید ملزومات روزمره بهره می‌گرفت. تا پایان عمر، خود او با همسر، پسر و دخترش در خانه به ایتالیایی تکلم می‌کردند. اما در پاریس به ضیافت گشاده دستی از زبانهای در تبعید افتاد. به راننده‌های روس، پیشخدمتهای یونانی کافه و رستوران، دوده پاک کن‌های آلبانیایی بر می‌خورد. از حیث آشنایی با افراد عادی همواره بسیار موفق بود. دوست داشت بگویند که هرگز با فرد ملال‌آوری برنخورده است. حتی معمولی‌ترین تبعیدیهای پاریس هدیه غیرقابل تصویری برای نویسنده داشت که گنجینه‌ای از این یا آن زبان اروپایی بود.

پرس اورلی و ایرلندیها

بولیسیز در فرانسه چاپ و منتشر شد، چون هیچ کشور دیگری نمی‌خواست خود را به مخاطره بیفکند. اما بیدار خوابی خانواده‌های فینگان مدتها و صبورانه در پایتخت فرانسه به پایان رسید. این کتاب در نهایت اثری است بسیار ساده که رویای مهمانخانه‌دار چاپل آیزود، حومه نزدیک دوبلین را روایت می‌کند. مردی که نامش در ظاهر و در جهان بیداری پورتر است، نام همفتری چیمپدن ابرویکر را در رؤیا برای خود برمی‌گیرند - که غامی است در ظاهر

با منشاء اسکاندیناویایی. ابرویکر علیرغم پروتستان و بیگانه بودن در آرزوی پذیرفته شدن در میان مردم ایرلند است، و جادوی رویا به او امکان می‌دهد که با اتخاذ نامی که ایرلندی‌تر (یا اروپایی‌تر) است حقه بزند: ابرویکر به ابرویگ (گوش خزک به انگلیسی) تبدیل می‌شود و سپس به پرس اوری *Perce-Oreille* (گوش خزک به فرانسه) و در نهایت به پرس اوریلی. *Persse O'Reilly*

این گونه استحاله زبانی برای کتابی که رؤیایی را روایت می‌کند تکنیک لازمی را می‌سازد که در آن هر چه که هست سیال، واژگونه، چند وجهی و مهم‌تر از همه در آن واحد غریب و آشناست. از آنجا که رؤیای ابرویکر در اطراف سقوط انسان به عنوان واقعیتی اسطوره‌ای و تاریخی و همه شمول است، زبان نیز باید در آنجا همه شمول باشد: به عبارتی شامل هر چه بیشتر زبانهای گوناگونی که نویسنده‌ای که در پاریس بسر می‌برد می‌تواند با آنها آشنا شود. با این همه باید بازتاب دهنده لهجه یک ایرلندی مست باشد که داستان را از انتهای باریا از کافه پر از دحامی بازگو می‌کند.

در اینجا قطعه‌ای از آغاز بیدار خوابی خانواده فینگان را نقل می‌کنیم. راوی به ما می‌گوید که داستانی که حکایت می‌کند به غبارهای گذشته مربوط می‌شود (گرچه که در رؤیا، گذشته و حال و آینده یک وجود واحد را می‌سازند) و اینکه این یا آن ماجرای تاریخی و اسطوره‌ای شناخته شده هنوز باید به وقوع بپیوندد:

سر تریسترام که بر فراز دریای کوتا، ساز عشق می‌نواخت، هنوز از آرموریکای شمالی به این سوی تنگه استخوانی اروپای صغیر در نرسیده بود تا بیزرق جنگ تکلمی خود را برافرازد...

Sir Tristram, violer d'amores, fr'over the short sea, had Passencore rearrived from North Armorica, on this side of the scraggy isthmus of Europe minor to wielderfight his penisolate war...

سر تریسترام دست کم دو شخصیت در یک قالب است - عاشق ایزولده، یا ایزوت، یا آیزود که چاپل آیزود (نمازخانه ایزوت) نامش را از او گرفته، و در عین حال تریست رام (که جزء اول به معنای اندوهگین و جزء دوم معادل دور و شکسته بسته مغالزه است در زبان عامیانه). او ساز عشق *Viole d'amour* می‌نوازد، سازی با هفت زه (به شمار رنگهای رنگین کمان)، و همچنین به عشق و شرف بی‌حرمتی *Violer* می‌کند. در عین حال رهگذری

است که هنوز از راه نرسیده است، و از آرموریک (آمریکا) شمالی به تنگه استخوانی اروپای صغیر خواهد آمد تا در آنجا بیرق جنگ *Peace-Ozelle* خود را برافرازد. pen (قلم) و *Isdate* (تک)، به عبارتی دیگر جنگ ذکری خود را.

به یقین این زبان تا آنجا که یک ایرلندی که در پاریس بین المللی بسر می برد می تواند بدان دست یابد به زبان رویا نزدیک است.

جويس = فرويد + وجود آفريننده

همیشه بوده اند کسانی - حتی چهل و سه سال پس از انتشار اثرش هنوز هم هستند - که بگویند جويس عقل باخته ای بود که زبان انگلیسی را به این صورت زیر پا گذاشت. با این وجود، ناگفته پیداست که بیش از زیر پا گذاشتن، سخن از غنا بخشیدن است. این ترکیب بند به بند، موسیقی باروک را به یاد می آورد. اگر چنین باشد که درک عادی معنای متن را بد و یا ناقص دریابد باید گفت که فرويد به قدر کافی نشان داده است که درک عادی در رؤیایها چندان محلی از اعراب ندارد. جويس فرويد را خوش نداشت، اما با این وجود می دانست که هر دو نام واحدی دارند. نام فرويد به معنای شادی (Joy) است، یعنی جويس Joyce منهای CE، که مخفف *Creative Enterprise* (وجود آفریننده) است.

احتمال دارد که پاریس (ضمن انقلاب دولتی و هنری) که در دوران او به اقدامات عجیبی پرداخته، تنها شهری بوده باشد که در آن اثری مانند بیدار خوابی خانواده فینگان بخت آن را داشت که حداقل تشویقی را نصیب خود کند. آفرینش این اثر هفده سال به درازا کشید، و جويس که در زندگی خصوصی اش دچار انواع آزارها بود، به همه آسایشهای جهان نیاز داشت. همسرش، نورا، این کتاب را که در حال ایجاد بود کار عبثی می دانست و چنین معتقد بود که شوهر غیر متعارفش باید چیزی مفید و آسان بنویسد که همگان بتوانند بخوانند. برای گریز از سرخوردگیهای خانگی فقط می توانست به نشاط دلنشین کافه ها پناه برد، آنجا که خیل هنرمندان دیگر که به زبانهای گوناگون شب بیداری فینگانها سخن می گفتند می توانستند مقدار دلداری روزانه را که نیاز داشت در اختیارش قرار دهند.

سالگرد فرخنده

همه می دانند که دوبلین - پس از پاریس، یا پیش از آن - زیباترین شهر جهان است. اما اگر کسی بخواهد در آن به نویسندگی بپردازد، جایی بدتر از آن یافت نمی شود. در آنجا ناگزیر خواهی بود تا کتابت را در مهمانخانه ای یا میخانه ای غالباً برای شنوندگانی دقیق

حکایت کنی و در ساعت تعطیل، از خودت می‌پرسی که آیا دامتانت هنوز ارزش بر روی کاغذ آمدن را دارد یا خیر. به هر تقدیر این رسم جا افتاده است. دامتان بازگومی‌شود. در پاریس، جایی که هنرمندانی که به انتهای چیزی نمی‌رسند هرگز کم نبوده‌اند، جا برای بحث به فراغت درباره‌ی شاهکاری در حال پیدایش فراوان است، درباره‌ی اثری در حال آفرینش، به عبارتی دیگر درست مانند عنوانی که جویس به اثر خود بیدار خوابی خانواده‌ی فینگان داده است.

شهرداری پاریس، به افتخار صدسالگی جویس هر چه کند یا نکند، بر همه‌ی مسافران دوبلین به پاریس فرض است که یکی دو لیوان شراب سفید به یاد او محترمانه سرکشند. «چه سالگرد فرخنده‌ای در این قرن‌ها!» حال که در برزخ دچار خشکی است، این حرکت باب طبعش خواهد افتاد.

زندگی و آثار جویس

۲ فوریه ۱۸۸۲ - تولد در حومه‌ی دوبلین، از جیمز اگوستین الویزیوس جویس، نخستین فرزند ماندنی یک خانواده‌ی «شانزده یا هفده فرزندی...»

۱۸۸۸-۱۸۸۸ - تحصیلات، با بورس در بهترین مدرسه‌های یسوعی ایرلند، که در آنها فرهنگ متعالی کلاسیک را به دست آورد و به زبانهای گوناگون علاقمند شد.

۱۸۹۸ - ورود به مدرسه‌ی دانشگاه دوبلین، که در آن واحد به تحصیل طب، ادبیات و زبان پرداخت (حداقل پنج زبان، از جمله نروژی در اثر علاقه به ایسن).

۱۹۰۲ - در پی عدم پذیرش در دانشکده‌ی دوبلین بر آن شد تا طب را در پاریس ادامه دهد. سال بعد به خاطر مرگ مادر به دوبلین بازگشت.

۱۹۰۴ - آشنایی با نورا پارناکل در خیابان. زوج ایرلند را به قصد زوریخ و سپس تریسته ترک گفتند، و جویس در آنجا در مدرسه‌ی برلیتزه تدریس پرداخت. تولد پسرش جورج در ۲۷ ژوئیه ۱۹۰۵.

۱۹۰۶ - دوبلینی‌ها را به پایان رساند. که تا سال ۱۹۱۴ به چاپ نرسید.

۱۹۱۵ - در زوریخ مستقر شد. در آمریکا، به کمک ازرا پاند و دیگر نویسندگانی که تحت تأثیر فقری که گریبانگیرش بود قرار گرفتند، تصویر هنرمند در جوانی (ددالوس) را زیر چاپ برد.

۱۹۱۸ - نمایشنامه‌ی با عنوان تبعیدها نوشت و بولسیر را آغاز کرد که اودیسه‌ی دوبلینی

او است، و به صورت پاروقی در لیتل ریویو منتشر می‌شد (چند شماره از آن توسط ایالات
 متحده به خاطر رکاکت ممنوع شد).
 ۱۹۲۱ - پولیسیز به پایان رسید.
 ۱۹۲۲ - انتشار پولیسیز به کمک سیلو یابیچ و آدرین مونیه. این کتاب که
 خشم برانگیز بود در انگلستان و ایالات متحده به آتش انداخته شد.
 ۱۹۲۲ - ۱۹۳۹ - بیدار خوابی خانواده فینگان را نوشت، اثری مبهم که در آن کلمات
 و آواها زبان رؤیا را می‌سازند، و از چند دوجین زبان وام گرفته شده.
 ۱۳ ژانویه ۱۹۴۱ - مرگ در زوریخ، جایی که خانواده جویس بدان پناهنده شده



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

* Anthony Burgess نویسنده انگلیسی (-۱۹۱۷) خالق اثر مشهور پرنفال کوکی.